

آوای روزها

نه خوابمان توان گفت که پلکها مان برهم هشته نیست و حس
بیناییمان ، تا همین حدود دانستنی های حسی در کار است . و نه بیدارمان
توان خواند ، که خاصیت بیداران هرگز در ما نیست .
از نظر خواص فیزیولوژی بدنی حتماً بیداریم ولیکن از خوابان
مست خواب نوشین دست کمی نداریم .

افسوس دردناک روزها از دست ما همین است که چنین خواب آلودگی
و بدبیداری ، کارتیره شبان دراز است نه کار روز...

ای بسا که گشایشی ، بدین سستی که پیشه ساخته ایم ، نتوانیم ، نه در
کار خویش و نه در کار دیگران . وای بسا که بچنین بی شوری و بی تپشی
که اکنون خویمان شده است ، همه ی مواردی که ، و پیشینه های مردانه
و خونین نگاره را از دست دهیم بی آنکه بدانیم چه شد و چگونه از
دست رفت .

این افسوسی بزرگ ، ورنجی گران است ، این در و دروازه سدها
در آه نشستن و در افسوس خفتن است . اما ای شما که جامعهاید ! وای شما
ویژه تران که گمان میرود نگهبانان مرزهای فضیلت جاوید هستید و پاسداران

روشنی، و سازندگان روزها! اگر بنگرید که بیشتر این مضرتها، اینک از سوی آن کسان میرسد که باید خود جلو گیر چنین مضرتها باشند چه خواهید کرد؟ آیا دیگر جای مجامله است و مجال درنگ؟ آیا دیگر راهیست به سهل انگاری و هر کس را بزبانکاری خویش سرگرم عشتن؟ دیگر هیچ خردی مرد میپذیرد که شرع عظیم و حقوق عقلی اسلام، راهی باز گذاشته باشد برای «حمل بصحت» ای دریغ! که پاره‌ی زیادی از حقیقتها را درست باندیشه نمیگیرند.

بنگرید بهمین داستان «حمل بصحت» و فحواى احادیثش، که تعلیمی است در مورد قضیه‌های فردی و شخصی. که چون برخی از راه و رسمها، و روشهای داخلی و شخصی افراد، بر دیگران معلوم نیست، نشاید که همینگونه چیزها را، منشأ عیب‌گیری و بدنگری قرار دهند، و ازین روزن کینه‌ها انبوه‌شود و سینه‌ها تاریک. چنانکه فی‌المثل اگر دیدیم کسی در پاره‌ی عواردا مساک میکند، نشایدش بهمین قدر بخیل خواند، و غیر قابل دوستی که شاید تمکنش از درون کار، دیگر است. اکنون این قاعده‌ی اخلاقی و نسبتاً موردی و شخصی، اصلی شده اجتماعی و حاکم بر بسیاری از قضایای سوسیولوژی و... که در کارهای خطیر که سرنوشت ملتها، و بقای تاریخها و عظمتها، و زنده ماندن حقوقها و سیستمها - و خیلی صریحتر: بقای دین خدا - بدان منوط است؛ اگر کسانی هر گونه کوتاهی کردند، باید دم فرو بست که...

اینجاها ضرر گاههای بزرگ است، اینجامحل تبدیل مفاهیم تربیتی و سست شدن مبانی یک مکتب است، و اینجا است که باید پی بیدارگری رفت و پی از میان بردن تعریفها در اذهان توده تا بنیاد همه‌ی تزویرها

دزهم ریزد و توده روی رشد و نجات بیند و صلابت پیکارگران فزون گردد .

علاقه‌ی که سالنامه معارف جعفری داشت تا من مقاله‌ی برآورم از آنرو پذیرفنی بود که آن نشاط که در گروهی از جوانان با صلابت قم ، باقی است ، تأیید گردد .

من نظرم را راجع به انتشارات روحانی که چگونه باید باشد در محافل خصوصی گفته‌ام ؛ آن سخنی دیگر است و بر بلندچکادی دیگر . اکنون آنچه که هست اینست که من این مقال را بمناسبت «غدیر» آماده کنم .

من غدیر را از افق اندیشه‌ی خویش ، که اندیشه‌ی است موافق اصالت‌های تعلیماتی شیعه‌ی قدیم - و دور از هر تحریف و انحراف - مینگرم ، لمس میکنم ، مینوشم ، و هر چه میکوشم در همین راه است که آنرا همینگونه - و بلکه اگر یارانی پیدا کنم هنوز جدی‌تر - بنسل جوان معاصر بنوشانم . من جز به توده‌ی جوان ، امیدی راستین ندارم .

غدیر را از آن راه که بر پشت اسناد و مدارک بیکرانش نهیم و بر که - بی‌را بر کاروان دریا حمل کنیم ، دیگر ضرور نیست . زیرا بزرگان از قدیم ما را از این مهم آسوده کرده اند چه شبان و روزان که مردان مردن خفتند و بکار و شنگری حقایق ، تا سپیده دمان ، بیدار نشستند ، و عاقبت ، افق خاور ندانست که - او یا آنان - کدام سحر خیزترند . در روزهای نزدیک بما ، و روزهای ماهم ، چنین پولاد آزادگان و دماوند هم‌تان بوده و هستند . آن مرد جاودان که «عقبات الانوار» را نوشت ، یعنی معجز تألیف . و آن جاودانه مرد که «الغدیر» را نگاشت ، یعنی تألیف معجز .

وهم اکنون که مثلا الغدیر همراهو کب خورشید برزند گیها نور
میپاشد و روح مقدسی از نهادش خروش برداشته که: هان اینست راه!
دیگر چیزیان که خفاش تاریین کوردلی، تاب دیدن جلوه‌ی نداشته
باشد، که پیش ترهام شیخ گفته بود:

**شب‌پره مگر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد.**

آن مسکین گمان کرده بود که آن توده‌های متراکم حقایق و
اسناد، در باره غدیر، تنها در کتابی پارسی، آنهم از خراسان منتشر شده
است! ای عجب از اینهمه مسکنت علمی و فقر مطالعه و سواد. و ندانستیم
چهدشمنی بازبان پارسی داشت.

چنانکه ندانستیم که چسان آنهمه‌ماخذ عربی و دست اول را تمیز
نکرد و ندید؟ ولیکن بعد دانسته شد که آن خفاش کوررا، افعیان برای
انتقال سم خویش، دست انداخته بودند و اینست خست دیگر.
بگذریم که بردن نام خورشید لذت بخش تر است تا تعریض ببنگ
خفاش.

و امید است که همگان را معلوم باشد که مر از این پیگیریها در این
بحثها، کاری منافی با وحدت عزیز اسلامی در نظر نیست، زیرا روش من
در شناسائی تشیع، شناسائی یکعهده از اصالتهای تربیتی اسلام است که
بیشتر امید میرود که همان پیروزی نزدیک، افق روشن و حدتخیز وسیع
چشم اندازی باشد در جهان انسان.

بدینرو آنچه مراد در نظر- هم اکنون- عمده است، اینست که تا متن
حقیقت این موضوع پیش رویسم، از جنبه‌ی فلسفه‌های انسانی و

جامعه‌یی آن .

و باید دید که تحولاتی که تا حدود زیادی به ثمر رسیده ، و در جهان آزاد مشهود است ، بیگمان بر ما امری جدی را واجب میکند . نمیتوان گفت که ما باید در اصل انتخاب راه تجدید نظر کنیم ، نه ، اما در شناختن و شناساندن راه انتخاب شده بدون هیچ تردید ، باید تجدید نظر کرد . این سخن گزاف نیست ، عقیدتی است که هم‌آهنگ خویش استدلال دارد . ملاحظه کنید بمسأله‌ی گرسنگی در اسلام چه اندازه مطرح بوده است و اکنون چه اندازه مطرح است ؟ « تردیدی نیست که در همان اعصار باستانی « بودا » تأیید کرده است که : گرسنگی و عشق ؛ هسته‌ی اصلی همه‌ی تاریخ بشری را بوجود می‌آورند . و در این اواخر نیز شیللر نوشته است « گرسنگی و عشق دنیا را اداره میکنند » اما درباره‌ی پدیده‌ی گرسنگی و تظاهرات مختلف آن ، تا کنون جز نوشته‌های ناچیزی در دست نیست و از مقایسه‌ی تعداد مختصر کتابهایی که درباره‌ی این مطلب نوشته‌اند ، با ارقام مربوط به تعداد کتب و مقالاتی که درباره‌ی مطالب اجتماعی بمراتب کم اهمیت‌تر نگارش یافته‌اند ، به نتیجه‌ی زنده و شوگفت آور می‌رسیم » (۱)

اینست ، و در من شاید شهادت اظهار حقیقتها بیش ازین باشد ، ولیکن باید دنبال شهادت پذیرش رفت ، اما بهر حال وقتی کار بجای باریک کشید ، و تکلیف حتمی شد ، و پیشوایی مردود مردستان ، به عمل ، پیاده کردن تکلیف را نشان داد ، دیگری بی پروایی فزون می‌گردد ، و صراحت عمیق و زیاد . چه گاهی مشهود و روشن میشود که : « نابسامانی و درهم فرو ریختن بنیانها و سازمان اجتماعی و اقتصادی کهن کشورهای توسعه نیافته ، تنها

معلول عوامل خارجی نیست . بلکه علل و عوامل داخلی و محلی نیز در آن مؤثر است» (۱) پس باید در شناختن آنها کوشید، و در بر انداختنشان . ما باید بدانیم که بس دیر شده است آن روز که میبایست کار میکردیم کار، و اینها که گروه زیادی ، خیال میکنند کار است ، اشتباه است ، فقط يك انعطاف و همی است ، که اقناعی داخلی بوجود میآورد، آنهم در گمان کم دیدان . و خام اندیشگان ، و چه بسا که این چیزها، استفاده از شرایط لایق را عقیم میسازد . ما باید بدانیم که امروز، حساسترین روز معرفی مکتب است و ایده های مکتب، و سیستم های عملی آن ، آنهم معرفی اصیل و ریشه ای بدست مردان بزرگ و شجاع و قاطع، و دیگر گذشته آن روزگار که به سر گرمی های حرفه ای خرسند باشیم و بنگریم که چسان بسیاری از کوشش هایمان را سترون میکنند ، و بسیاری از کوشش هایمان آنگونه که باید نیست و آن اصول و رعایتها که واجب است در آنها نیست .

امروز ، ارزیابی کیفیتهای متحرک و سیال ، و عناصر تربیت یافته، تنها اقدام سود بخش است ، و دلخوشی ب برخی از کمیتها زیان آور . من میاندیشم ، که اگر در چشم انداز نیروهای کامن ، اصالتی قابل گسترش قرار دهیم ، بی هیچ تردید راهی گشوده ایم بهمان دور دست محبوب که باید سرانجام با هر گونه فداکاری هم شده ، جامعه را بدانجا برسانیم و بکشانیم .

دریغ عمیق اینست که دین را از سوی مفاهیم جدی و حیاتی کمتر به مردم میآموزند . تا تکلیف واقعی بر همه روشن شود، و درهم ریختن هستی استعمارها و استبدادها ، و وظیفه ی حتمی و واجب عینی شناخته گردد . چنان

که در اوایل چنین بوده است و شیعه قدیم چنان شیعه قدیم که آنهمه آشفت و نیاسود، بر اساس تربیت دینی بود، نه جز آن.

راستی را که نسل معاصر چه اندازه مظلوم است و محروم؟ هر سری سودائی دارد. و هر کس هر چه دلش میخواید ب مردم میآورد. گروهی که هنوز با اندازه يك انسان معمولی در جامعه امروز سواد ندارند. نویسندگان کتب مذهبی میشوند.

راستی در اینجا مذهب مظلوم نیست؛ و بحقیقتهای جاودان تعلیمات الهی ما ستم نشده است؟ و راستی نباید بحال این نسل افسوسها خورد؟ و برای به در رفتن اینهمه نشاط مقدس - که بکارهای مبتذل گرفته میشود - دردها داشت؟

من این قسمت را از کتاب «جامعه شناسی» ساموئل کنیگ (۱) نقل میکنم برای تأمل کافی در آن: «جامعه متمدن امروزی بسیار پیچیده و متضاد و بغرنج و مخصوصاً در توقع از افراد، افراط کار است. غالب اوقات مشاهده میشود که بین آموزش در خانه و مسجد یا کلیسا و آموزشگاه و آن آموزشی که جامعه از آدمی انتظار دارد اختلافات فاحشی وجود دارد. جوامعی که دارای سوابق فرهنگی مختلف و اصول اخلاقی گوناگون هستند در باره صواب و ناصواب، افکار و عقاید خاصی دارند. گذشته از این بوسایل مختلف امروزی مانند تبلیغ و آگهی های پر آب و تاب چنان امیال آدمی را تحریک میکنند که هر فردی آرزو میکند این امیال را ارضا کند ولی در مقابل پول کافی ندارد، گذشته از این در اثنائیکه آداب و افکار و رسوم پیشین همچنان پایدار است، تغییرات سریع فرهنگها اصول و افکار نوینی

بوجود میآورد. این وضع پر هرج و مرج و بفرنج بسیاری از افراد را بلامتکلیف و پیریشان حال ساخته و روحشان را بمناسبت عدم توانائی در ارضای امیال خویش و تطبیق یافتن بامقتضیات اجتماعی سخت میآزارد. وبهمین جهت است که این قبیل اشخاص ممکن است دستخوش انواع و اقسام بیماریها و عقدههای روحی گردند. و یا اینکه دست به خودکشی بزنند، و یا در سلك جنایتکاران در آیند... بلوکدر کتاب خود بنام «اختلال فردی و اجتماعی» خاطر نشان میکند که «افرا دهنگامی که بر اثر تغییرات ناهنگام و عمیق اجتماعی غافلگیر میشوند و در تطبیق با این تغییرات در میمانند ممکن است پنجاه راه را پیش گیرند:

- (۱) به آداب و رسوم نوین تن دهند و خود را با آن مطابق سازند.
 - (۲) برای خود خط مشی اخلاقی خاصی ایجاد کنند و تلاش کنند که جامعه آنرا بپذیرد.
 - (۳) با پرداختن بروشهای غیر اجتماعی مختلف مانند جنایت و تبه کاری، علم طغیان علیه نظام موجود برافکنند و بدان حمله برند.
 - (۴) از اجتماع دوری گزینند و مبتلا به امراض روحی گوناگون گردند و یا اینکه از هر گونه مسئولیتی گریخته و درویشی پیشه کنند.
 - (۵) یا توسط به خودکشی از زندگی بگریزند.
- بگذریم که دامنه‌ی سخن بگسترده، و خلاصه همین اندازه میخواستیم بگویم که داستان دیگری است در میان، بالاتر از این گمانها که ما داریم، و راه دیگری در پیش است که باید بسختی و استواری گام کو بید بسوی آن و باشهامت و بردباری جلو رفت.